

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 9, Autumn 2020, 187-205
Doi: 10.30465/crts.2020.30099.1783

A Review and Criticism On *Origins and Doctrine of Fascism*

Mahdi Fadaei Mehrabani*

Zanjar Ebrahimi**

Abstract

Giovanni Gentile is the most important philosopher of fascism. His influential book *Origins and Doctrine of Fascism* has a key role in the theoretical aspects of fascism. In other words, the significance of this book is providing a theoretical justification of fascism as an ideology. In the present article, by studying the different ideas raised by Gentile, I attempt to clarify how Gentile explains the internal logic of Italian fascism. I will try as much as possible to show how Gentile provides a theoretical support for fascism in Italy. Furthermore, the article has a critical review of this book in the last part.

Keywords: Fascism, Ideology, Italian Spirit, War, Mazzinian.

* Assistant Professor of Political Science, University of Tehran (Corresponding Author),
fadaeimehrabani@ut.ac.ir

** PhD in Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran, Zaniarebrahimi3@gmail.com

Date received: 2020-05-03, Date of acceptance: 2020-10-31

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نگرشی انتقادی بر سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم

مهدی فدایی مهربانی*

زانیار ابراهیمی**

چکیده

کتاب سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم یکی از اساسی‌ترین متون فاشیسم است که به قلم مهم‌ترین فیلسوف فاشیسم یعنی جیوانی جنتیله نگاشته شده است. اهمیت کتاب در درجه نخست به دلیل ارائه توجیهی نظری از فاشیسم به مثابه ایدئولوژی است. ما در این مقاله، ضمن بررسی ایده‌های مختلف مطرح شده از سوی جنتیله در کتاب، منطق درونی آن را در توجیه ایدئولوژی فاشیسم در ایتالیا بازگو خواهیم کرد. سعی ما این خواهد بود که تا حد امکان نشان دهیم سامانه نظری جنتیله در ارائه الگویی نظری برای پشتیبانی فاشیسم در ایتالیا موفق بوده است یا خیر. ایده اصلی مقاله این است که اندیشه سیاسی جنتیله به سبب ماهیت ایدئولوژیک خود واقعیت را مصادره به مطلوب و وارونه تفسیر می‌کرد و این عدم تطابق با واقعیت، که تجربه فاشیسم نیز سنجی از آن است، حاکی از این نکته بود که تفکر ایدئولوژیک، افراط‌گرایی، و خشونت هرگز نمی‌تواند به سیاستی با دوام بدل شود. اگرچه خشونت و افراط در کوتاه مدت باعث کسب قدرت می‌شود، در بلندمدت به سیاستی علیه خود بدل می‌شود. چنان‌که در نتیجه‌گیری آورده‌ایم، کاربست خشونت در سیاست فاشیستی یکی از اصول اندیشه سیاسی جنتیله است که در نهایت در حفظ فاشیسم نافرجام ماند.

کلیدواژه‌ها: فاشیسم، ایدئولوژی، روح ایتالیا، جنگ، ماتسینین.

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، fadaeimهربانی@ut.ac.ir

** دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، Zaniarebrahimi3@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰

۱. مقدمه

اندیشه‌های سیاسی ایدئولوژیک در کوتاه‌مدت قدرت حیرت‌انگیزی دارند، اما همگی فرجامی مشابه دارند: زوال و نابودی یا حداقل تعدیل شدن آموزه‌های پرهیجان و روی‌آوری به سوی سیاستی عقلایی. این گونه سیاست‌اندیشی مختص جوامع مدرن است. فاشیسم نیز به مثابه یکی از پدیده‌های قرن بیستم هنوز پرسش‌های متعددی را درباره خود باقی گذاشته است. اساسی‌ترین پرسش این است که سرچشمه‌های فاشیسم در کجاست؟ این پرسش بدان جهت اهمیت می‌یابد که فاشیسم نه از دل جوامع جهان‌سومی، بلکه از دل جوامعی مدرن و صنعتی سربرآورد. آیا ظهور فاشیسم به سبب خصلت ایدئولوژیک آن بود؟ آیا فاشیست‌ها پدیده‌های پیرامون خود را وارونه می‌دیدند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها نخست باید به بررسی خصلت ایدئولوژیک فاشیسم پردازیم، چراکه تصور ما این است که فاشیسم نه دیدگاهی فلسفی، بلکه نوعی ایدئولوژی است. برای توضیح این‌که چه معنایی از ایدئولوژی را مورد نظر داریم مجبوریم که از دل چیستی ایدئولوژی به سرچشمه‌های فاشیسم پردازیم.

از زمانی که دستوت دوتراسی (۱۷۵۴-۱۸۳۶ م) نخستین‌بار در ۱۷۹۶ اصطلاح «ایدئولوژی» را به معنای عرصه «اندیشه‌شناسی» و به تبعیت از دیگر عناوین دانش مانند زیست‌شناسی، جانورشناسی، و زمین‌شناسی به کار برد (Kennedy 1979: 353)، درک چیستی ایدئولوژی محل مناقشه بوده است؛ اما گفته می‌شود که ایدئولوژی‌ها در مقایسه با جهان‌بینی‌ها فرمول‌بندی صریح‌تری ارائه می‌دهند و در عین حال در مقابل نوآوری بسته‌تر، سخت‌تر، و مقاوم‌ترند. جنبه عاطفی در انتشار و دفاع از آن‌ها قوی است و سرسپردگی کاملی از پیروان خود می‌طلبد (بودن ۱۳۸۸: ۳۷). می‌توان گفت که این خصیصه‌ها همگی در فاشیسم تبلور داشتند.

اما تفسیر ایدئولوژی به مثابه نوعی درک وارونه از جهان، که از سوی متفکران چپ نیز پذیرفته شده است، بر تعاریف دیگر غالب است. به زعم مانهایم، اندیشه ایدئولوژیک نوعی کژدیسی (distortion) یا اعوجاج به شمار می‌رود. ایدئولوژی نوع خاصی از کژدیسی است که از عهده توضیح و تعلیل «واقعیت‌های جدید مربوط به یک واقعیت» بر نمی‌آید و می‌کوشد با اندیشیدن به آن واقعیت‌ها در مقوله‌های نامناسب آن‌ها را کتمان کند (لارین ۱۳۸۰: ۱۴۰). بنابراین، ایدئولوژی واقعیت را معوج و منحرف می‌کند.

فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹ م) معتقد است ایدئولوژی محصول سازوکار انتقال (transposition) یا فرافکنی (projection) روان‌شناختی از سوی انسان است. این وضعیت مرتبط با حالت‌های بیمارگونه ذهن نظیر پارانوئیا است، بدین ترتیب که با انتقال انگیزه‌های درونی و روانی به حوزه عینی کژدیده می‌شود. به‌زعم فروید، بیمار روان‌نژند در چنین شرایطی از بیماری خود آگاه نیست، به همین جهت به دلیل تراشی متوسل می‌شود و برای انگیزه‌های درونی‌اش دلیل می‌تراشد، درست همان‌گونه‌که روان‌نژند برای مخفی‌ساختن تمایلات درونی‌اش در پی یافتن دلایل عینی برمی‌آید. از آن‌جاکه جامعه سائق‌های غریزی آدمی را تحمل نمی‌کند، وی نیاز دارد که با دادن ظاهری عقلانی به آن‌ها، درصدد توجیهشان برآید (همان: ۱۰۱). چنان‌که مشخص است، فروید نیز همانند مارکس ایدئولوژی را حاصل عارضه می‌داند، اما او به وجوه روان‌شناختی آن توجه کرده است.

ویلهلم رایش (۱۸۹۷-۱۹۵۷ م) نیز براساس نظر فروید به‌تیین ایدئولوژی فاشیسم می‌پردازد و در پس ظهور پدیده فاشیسم نوعی و اخوردگی جنسی می‌بیند. به‌زعم رایش، «ایدئولوژی نژادی تجلی بیمارگونه خالصی از ساختار شخصیت انسانی است که از رسیدن به اوج لذت جنسی ناتوان است» (همان). بسیاری از روان‌کاوانی که به تحلیل شخصیت رهبران فاشیسم و نازیسم پرداخته‌اند بر این نگره تأکید دارند.

ویژگی دیگر ایدئولوژی که در معنای موردنظر حیوانی جتتیه از فاشیسم نیز حضور دارد این است که در آن نوعی عمل‌ورزی دیده می‌شود. در معنای مبسوط، اصطلاح «ایدئولوژی» را به‌منزله «ایدئولوژی عملی» یا رسانه کمابیش ناآگاهانه رفتار مرسوم به‌کار برده‌اند. این معنا که توسط مارکس نیز بیان شده است توسط آنتونیو گرامشی و لویی آلتوسر گسترش یافته و به تعریفی مقبول بدل شده است (الیوت ۱۳۸۳: ۱۰۹).

جتتیه در جای‌جای سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم تأکید دارد که فاشیسم را نباید چون نظریه یا فلسفه‌ای صرف دانست، بلکه فاشیسم نوعی روش عمل‌ورزی است. بنابراین، تحلیل فاشیسم نباید فقط تحلیل نظری باشد. این نکته که کارویژه اصلی ایدئولوژی متحدکردن فکر و عمل است (Kerlinger 1984: 13) واقعیتی تطبیق‌پذیر بر فاشیسم نیز است. چنین درکی از ایدئولوژی باعث شده است تا موسکا ایدئولوژی را «فرمول سیاسی» بنامد (Musca 2015: 70). به‌نظر می‌رسد در تحلیل پدیده فاشیسمی که جتتیه از آن سخن می‌گوید می‌توان ویژگی‌های نوعی ایدئولوژی را یافت: نخست این که فاشیسم فرمول‌بندی صریح، مقاوم، و نوآورانه‌ای از جهان پیرامون خود عرضه می‌کند؛ در درجه دوم، فاشیسم درکی وارونه و معوج از جهان پیرامون خود دارد و سعی می‌کند با دموکراتیک و

آزادی خواهانه خواندن اقدامات خود آن‌ها را توجیه کند؛ در درجه سوم، به کمک نظریات فروید و رایش می‌توان گفت فاشیسم نوعی عارضه است که باید ریشه‌های روانی آن را در فاشیست‌ها جست‌وجو کرد؛ در درجه چهارم، فاشیسم نوعی راه‌کار و روش عملی است و سعی دارد از طرح‌های انتزاعی و بحث‌های روشن‌فکرانه که جنتیله آن را انفعال‌گرایی می‌نامد فراتر رود. با ترسیم چنین مختصاتی از فاشیسم می‌توان رساله سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم اثر جنتیله را ارزیابی کرد، اثری که مبنای اصلی خشونت و افراط‌گرایی فاشیسم یا حداقل موجه آن بود و توانست زمینه‌ای نظری برای ایده‌های فاشیستی در باب قدرت فراهم آورد، اما در نهایت در جلوگیری از زوال و سقوط فاشیسم ناتوان بود.

۲. جایگاه اثر و مؤلف

جیوانی جنتیله (۱۸۷۵-۱۹۴۴ م) در سال ۱۸۷۵ در یکی از مناطق جزایر سیسیل ایتالیا زاده شد و مهم‌ترین دوران حیات فکری‌اش مصادف با ظهور فاشیسم در ایتالیا بود. جنتیله به لحاظ فکری از برخی متفکران ایتالیایی نظیر ماتسینی، روزمینی، و جیوبرتی متأثر بود و هم‌چنین در آرای او ردپای فلاسفه ایدئالیست آلمانی نظیر هگل، مارکس، فیخته، و نیچه دیده می‌شود؛ خاصه بسیاری معتقدند مفهوم ابرمرد نیچه بر آرای فکری او تأثیر به‌سزایی نهاده است.

کتاب سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم یکی از اصلی‌ترین متون فاشیسم است که توسط جیوانی جنتیله، فیلسوف ایدئالیست نوه‌گلی، نگاشته شده است. جنتیله خود را «فیلسوف فاشیسم» معرفی می‌کرد و ایدئالیسم خود را ایدئالیسم واقعی (actual idealism) می‌نامید که در مقابل ایدئالیسم استعلایی کانت و ایدئالیسم مطلق هگل قرار دارد. جنتیله معتقد بود برخلاف ایدئالیسم انتزاعی، در ایدئالیسم واقعی او، ظهور ایده‌های جدید در گرو نفی عملی و خشونت‌آمیز ایده‌های پیشین است و در این راه پیشوای سیاسی نقشی اساسی دارد. در عمل نیز در فاشیسم «پیشوا» مقامی فراتر از حد معمول دارد؛ پیشوا کسی است که «وحدت» مطلق ملت را حفظ می‌کند. تقسیم ملت به واحدهای خردتر مانند طبقه یا هر گروه اجتماعی دیگری اقتدار دولت را کاهش می‌دهد. اهمیت نظام «تک‌حزبی» در فاشیسم نیز از همین روی است. بنابراین، فاشیسم دشمن دموکراسی و صلح‌خواهی است و از میلیتاریسم، جنگ‌جویی، و قهرمان‌پروری دفاع می‌کند.

جنتیله و آرای فکری او در آن دوره در مقابل آرای بندیتو کروچه (۱۸۶۶-۱۹۵۲ م)، فیلسوف لیبرال ایتالیایی، قرار داشت که مدافع حقوق فردی، آزادی‌خواهی، و ارزش‌های

لیبرال بود. جنتیله معتقد بود تحلیل پدیده فاشیسم باید ذیل کل‌گرایی موجود در آن صورت پذیرد. او در پی آن بود تا جایگاهی در میان فاشیست‌ها داشته باشد که مارکس در میان کمونیست‌ها دارد. به‌زعم او دولت مظهر کامل وحدت بود که دارای سرنوشت است؛ دولت آن مطلق واحدی است که تمام افراد فقط با ارجاع به آن معنا و هویت دارند؛ این تمام افراد همان «ملت» (volk) است که مفهومی فراتر از اعضای جامعه است و دولت ظهور اراده مطلق آن به‌شمار می‌رود. او در مقاله «بنیاد فلسفی فاشیسم» دولت را هسته مرکزی و هویت‌بخش به انسان‌ها در نظر گرفت و بدین جهت مدعی شد که دولت باید ناظر کل رفتار انسان‌ها باشد (Gentile 1928: 300). شعار جنتیله «همه‌چیز برای دولت، هیچ‌چیز در برابر دولت، هیچ‌چیز بیرون از دولت» بود. همین اعتقاد در منشور کار فاشیسم ایتالیا چنین آمده بود: «ملت ایتالیا یک کل زنده یا ارگانیکی است که زندگی، هدف‌ها، و ابزار عملی وصول به آن‌ها مقدم بر قدرت و طول عمر افرادی است ... که آن را تشکیل داده‌اند» (وینسنت ۱۳۸۶: ۲۲۴).

با توصیفات فوق، ناگفته پیداست که سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم چه جایگاه مؤثری در میان آثار سیاسی قرن بیستم داشته است. ایده‌های فاشیستی وحدت، ملی‌گرایی، دولت‌محوری، جنگ‌طلبی، ماتسینیسم، نگره زیبایی‌شناختی به سیاست، و ... همگی از مواردی است که در این کتاب کوچک به‌بحث گذاشته شده است.

۳. ماکیاولی و جنتیله

در تاریخ سیاست عملی، برخی آثار نظری حکم مانیفست سیاسی را پیدا می‌کنند. از این‌رو، کتاب جنتیله همانند شهریار ماکیاولی به مرام‌نامه‌ای برای عمل سیاسی حزب فاشیست بدل شد. کتاب سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم برای بنیتو موسولینی نگاشته شد و این حکایت از آن دارد که کتاب جنتیله چه جایگاهی به‌لحاظ بیرونی داشته است. در سرنوشت فکری موسولینی دو کتاب نقشی اساسی داشته‌اند؛ نخست شهریار ماکیاولی که آن را چنان بااهمیت یافت که نسخه‌ای از آن را با دیباچه‌ای به‌قلم خود به آدولف هیتلر تقدیم کرد؛ و سپس، سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم که جنتیله آن را نگاشته بود. اما به‌طرز جالب‌توجهی هر دو کتاب از دو متفکر ایتالیایی پیوندی درونی دارند.

در مورد ماکیاولی، آلفردو روکو (۱۸۷۵-۱۹۳۵ م) فاشیست ایتالیایی به‌درستی تأکید کرده است که ماکیاولی پدر و بنیان‌گذار فاشیسم است. به‌زعم او، «فاشیسم نه‌فقط دکترین خود،

بلکه کردارهای خویش را هم از ماکیاولی آموخته است» (وینسنت ۱۳۷۸: ۲۰۴). البته موسولینی خود مخالف این بود که متفکر هم‌میهنش ماکیاولی را به‌عنوان پدر فاشیسم در نظر بگیرند، زیرا در نگاه او ماکیاولی به‌اندازه کافی خیرخواه توده‌ها نبود، ولی فاشیست‌ها به خیر توده فکر می‌کنند. باوجوداین، ماکیاولی متفکر محبوب موسولینی بود و او شه‌ریار را عالی‌ترین سند رهبری سیاسی می‌دانست.

درمورد جنتیله و کتاب سرچشمه‌ها نیز نمی‌توان از اهمیت کتاب غافل شد؛ با اطمینان می‌توان مدعی بود که هیچ پژوهشی درباب فاشیسم بدون مراجعه به آثار جنتیله، به‌خصوص کتاب سرچشمه‌ها، موفق به درک منطق درونی فاشیسم و ماهیت آن نخواهد شد. اهمیت کتاب، جدای از این‌که جایگاهی ممتاز در تاریخ فاشیسم دارد، بدان جهت است که به‌قلم فیلسوفی به‌نگارش درآمده است که خود فاشیست بوده و عمیقاً به انگاره‌های فاشیستی باور داشته است. جنتیله و کتاب فوق از این جهت به مرجعی برای فهم این پرسش بدل شده است که ماهیت فاشیسم چیست؟

۴. ماهیت فاشیسم

فهم مدعیات جنتیله درمورد فاشیسم بدون مراجعه به تحلیل‌های دیگر درمورد فاشیسم و شناخت ماهیت آن ممکن نخواهد شد. هم‌افقی و هم‌آوایی بیش از حد نویسنده با فاشیسم ممکن است باعث بدفهمی ما شود؛ از این جهت، ما ناگزیریم به منابع دیگر نیز رجوع کنیم. معمولاً جایگاه فاشیسم در طیف ایدئولوژی‌های سیاسی قرن بیستم را در انتهای راست‌گرایی افراطی می‌دانند که آمیخته به ملی‌گرایی شدید است. واژه ایتالیایی «fascismo» از ریشه لاتین «fascis» است که تعدادی چوب نازک از درخت غان یا نارون بوده است که به دور تبری فلزی پیچیده می‌شده و دسته آن به‌شمار می‌رفته است. این وسیله در جمهوری روم به‌مثابه سمبل اقتدار به‌شمار می‌رفت. این نماد نشان می‌داد که قدرت تبر در چوب‌های نازکی است که به‌تنهایی قدرتی ندارند، اما در کنار هم به‌دسته این ابزار قدرت‌مند بدل می‌شوند. فاشیسم از همان ابتدا ملت را مقدم بر فرد دانست؛ به همین دلیل ایدئولوژی فاشیسم را ناسیونالیسم افراطی اقتدارگرا تعریف کرده‌اند (Larsen 1985: 424).

برخی مکاتب تاریخ‌نگاری فاشیسم را نوعی فرهنگ دانسته‌اند (Bastow 1995)، درحالی‌که عده دیگری آن را جلوه‌ای از سیاست‌های تمامیت‌خواه می‌دانند (Borkenau 1939). اگر رویکرد فرهنگی به فاشیسم را بپذیریم، فاشیسم محصول طبیعی

فرهنگ و ارزش‌های خاص آن است، اما اگر آن را ایدئولوژی سیاسی توتالیتار در نظر آوریم، نظریه‌ای برساخته و مقطعی است که برخی عوامل سیاسی و اجتماعی در برهه‌ای از تاریخ آن را به وجود می‌آورد. به‌رحال، غالب پژوهش‌گران تاریخ و سیاست رویکرد دوم را مرجح می‌دانند.

پیدایش فاشیسم به‌رهبری بنیتو موسولینی (۱۸۸۳-۱۹۴۵ م) در ایتالیا محصول شرایط بین دو جنگ جهانی در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ بود. شعار فاشیسم ایتالیا که «۱۷۸۹ مرده است» حکایت از آن داشت که فاشیسم شورشی علیه آرمان‌های انقلاب فرانسه و ارزش‌های آن نظیر عقل‌گرایی، برابری، برادری، و آزادی بود. فاشیسم در برابر این ارزش‌ها و در مخالفت با دموکراسی از آرمان قهرمان‌گرایانه دفاع کرد که پیش‌تر از سوی ماکیاولی و فریدریش نیچه مطرح شده بود. تأثیر نیچه در نازیسم چنان مورد توجه قرار گرفته است که برخی او را «فیلسوف نازیسم» و گروهی نیز او را «پیامبر نازیسم» نامیده‌اند. دو کتاب نیچه یعنی *اراده معطوف به قدرت* و *چنین گفت زرتشت* در میان نازیست‌ها محبوبیت فراوانی داشتند. جدای از این، مفهوم «ابرمرد» نیچه به‌شدت بر تفکرات هیتلر اثر گذاشت که در کتاب *نبرد من* نیز به آن اشاره شده است (Taha 2005: 37). تصویری را که از «پیشوا» (führer) در نازیسم وجود داشت نخست باید در مفهوم «شهریار» ماکیاولی و سپس در «ابرمرد» نیچه یافت.

اصلی‌ترین فیلسوفی که در صدد بود تا آرای نیچه را با ایدئولوژی نازیسم وفق دهد آلفرد بوملر (۱۸۸۷-۱۹۶۸ م) بود. او هیتلر را مظهر ابرمرد و اراده معطوف به قدرت نیچه می‌دانست (Whyte 2008: 172). بوملر در کتاب *نیچه فیلسوف و سیاست‌مدار* آورده است که در آثار نیچه نظریه‌ای در باب دولت یافت نمی‌شود، اما گشاینده تمام راه‌ها برای تأسیس نظریه‌ای جدید در باب دولت است.

به‌هر صورت، نمی‌توان تأثیرات فاشیسم از رمانتیسیسم آلمانی را از نظر دور داشت؛ این تأثیرات به‌خوبی در قرائت رمانتیک از مفهوم ملت و پیشوا، که جنتیله نیز بر آن تأکید دارد، نمود یافته است. هم مفهوم ملت و هم مفهوم پیشوا در تقابل با فردگرایی لیبرال قرار دارند. فاشیسم هیچ اعتقادی به «فرد» ندارد و تأکید بر این است که همگی اعضای جامعه در آرمان خود «وحدت» دارند؛ فردگرایی و هویت فردی به‌منزله یکی از ارزش‌های لیبرال جای خود را به هویت جمعی و ملی می‌دهد و زندگی همه اعضای ملت «در راه وطن» معنادار است. همان‌طور که آلفردو روکو اشاره دارد، تصور لیبرالی از فرد که متأثر از اتمیسم علمی و نظریه مکانیکی لیبرالی بود در فاشیسم جای خود را به

کل‌گرایی فاشیستی می‌دهد که در آن فرد فقط در درون جامعه و دولت هویت دارد. این درک از نسبت میان انسان و حیات اجتماعی و سیاسی مبنایی برای توجیه توتالیتریسم فاشیستی است.

ازسویی، فاشیست‌ها هم دشمن لیبرالیسم بودند و هم با کمونیسم مخالفت داشتند. مارکسیست‌ها تمایل دارند فاشیسم را قانون سرمایه‌داری انحصارگرا بدانند (Eagleton 1976: 100)، بدین ترتیب که فاشیسم مرحله‌نهایی تکامل سرمایه‌داری و مبتنی بر منطق سرکوب و استخراج ارزش اضافی از کارگر است. اگرچه در واقع هم ایتالیا و هم آلمان هنگامی به فاشیسم روی آوردند که به جامعه سرمایه‌داری صنعتی تبدیل شده بودند (Renton 1999: 30)، چپ‌ها هم چنان اعتقاد داشتند فاشیسم حاصل ضعف طبقه پرولتاریا در جوامع صنعتی است (مندل ۱۳۵۹: ۲۳).

نظریاتی این‌چنین بیش‌تر در پی کاویدن منشأ و سرچشمه‌های فاشیسم‌اند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، ویلهلم رایش در کتاب *روان‌شناسی توده‌ای فاشیسم* سعی کرده است تا به تحلیل روان‌شناختی فاشیسم پردازد و علل پیدایش فاشیسم را براساس منطق روان‌کاوانه شرح دهد. از نظر وی، منشأ فاشیسم را باید در سرکوب غرایز جنسی در دوران کودکی جست که به پیدایش خشونت‌های سادومازوخیستی به‌صورت خودآزاری و دگرآزاری منجر می‌شود. این عقده در دوران بزرگسالی به‌صورت کژدیسی ایدئولوژیک و خیال‌پردازی‌های سیاسی عیان می‌شود. اریک اریکسون (۱۹۰۲-۱۹۹۴ م) نیز بر همین مبنای تحلیل شخصیت هیتلر پرداخته و نقش محرومیت‌های کودکی وی در گرایش‌های سیاسی‌اش در دوران بزرگسالی را بررسی کرده است. اریکسون معتقد است با ظهور هیتلر «تاریخ به یک مرد اجازه داد تا خیال‌پردازی‌های ملی را با رؤیاهای شخصی خود در هم آمیزد» (وینسنت ۱۳۸۶: ۲۰۹).

کالینگوود (۱۸۸۹-۱۹۴۳ م) معتقد است فاشیسم نتیجه‌دوری از آزادی و بازگشت به توحش است. به‌زعم کالینگوود، آزادی همان چیزی است که مسیحیت به‌ارمغان آورده است، اما دوری از آیین مسیحیت و کفرپیشگی انسان متأخر سر از آستین فاشیسم درآورده است (Collingwood 1940: 170). برخی نیز معتقدند فاشیسم محصول نظری نوعی ویژه‌گرایی، نژادگرایی، و نهایتاً امپریالیسم است (Grcic 2000: 121). فاشیست‌ها در پی آن بودند که امپراطوری روم را زنده کنند.

یکی از شاخه‌های اصلی فاشیسم در آلمان در قالب نازیسم ظهور کرد. پژوهش‌گران معتقدند اعمال قدرت در فاشیسم و نازیسم دارای عناصر و ساختار واحدی است و در

هر دو قدرت خصلت توتالیتر می‌یابد (Paxton 1998: 19). هر دو مخالف دموکراسی‌اند و مبتنی بر نوعی ملی‌گرایی افراطی‌اند. اهمیت جتتیه هنگامی آشکار می‌شود که نقش بی‌بدیل او در فاشیسم ایتالیایی روشن شود. در واقع، در حالی که فاشیسم ایتالیا از فیلسوف متفکری به نام جتتیه برخوردار بود، نازی‌ها در آلمان از چنین کسی برخوردار نبودند. وینسنت به خوبی اشاره کرده است که حتی کتاب نبرد من هیتلر نیز اگرچه بیان نافذی داشت، نمی‌توانست به منزله متنی اساسی عمل کند (وینسنت ۱۳۸۶: ۲۱۶). عمده تلاش نظری جدی از سوی نازی‌ها متوجه تأکید بر ملت و نژاد به مثابه دو مفهوم کانونی نازیسم بود که پیش‌تر در رساله نابرابری نژادهای بشری (*The Inequality of Human Races*) اثر آرتور دو گوبینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲ م) تئوریزه شده بود (Pennick 1981: 123).

فاشیسم و شاخه‌های آن، یعنی نازیسم و فالانژیسیم، هر سه ایدئولوژی‌هایی محصول جامعه مدرن‌اند و نمی‌توان در دوران قدیم برای آن‌ها پیشینه‌ای یافت. اگرچه ظهور گونه‌های مختلف فاشیسم تاریخ بشر را وارد دورانی تلخ و تاریک کرد، اما این درس را نیز به انسان‌ها داد که حتی اگر حکومت‌های توتالیتر قدرت‌مندترین حکومت‌ها را تشکیل دهند، نهایتاً فرو خواهند پاشید. اما در حالی که تجربه عملی فاشیسم چیزی جز حکومت‌های توتالیتر نبوده است، هنوز ایدئولوژی فاشیسم در میان برخی از جوانان اروپایی و آمریکایی طرف‌دار دارد. شکل متأخر این گرایش معمولاً آمیخته با احساسات ملی‌گرایانه افراطی است که طرف‌داران آن در جست‌وجوی دولتی سالم و ارگانیک و ملتی منزله از خارجیان انگل و لیبرال‌های هرزه، سوسیالیست‌ها، و کمونیست‌ها هستند (اپتر ۱۳۸۰: ۸۹).

کتاب سرچشمه‌ها نیز همانند تمامی آثار فوق در پی تحلیل فاشیسم است، اما تفاوتی اساسی با این آثار دارد. کتاب سرچشمه‌ها به قلم مهم‌ترین فیلسوف فاشیسم نگاشته شده است.

۵. دو طرز فکر؛ دو ایتالیا

یکی از مضامین اصلی کتاب سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم چگونگی شکل‌گیری دو نوع طرز فکر به موضوعی تاریخی و سرنوشت‌ساز برای ایتالیا است: «ورود یا عدم ورود به جنگ جهانی». جتتیه تأکید می‌کند که جنگی که از آن سخن می‌گوید «جنگ» است و نه «دفاع» که از سر اجبار صورت گرفته باشد. مطابق شرح جتتیه در آن زمان دو گروه در ایتالیا

وجود داشتند: مداخله‌گرایان که طرفدار جنگ بودند؛ و طرفداران بی‌طرفی که مخالف ورود ایتالیا به جنگ به‌شمار می‌رفتند. جنتیله خود در زمره طرفداران جنگ و معتقد است ورود به جنگ برای ایتالیا ضروری است، زیرا فقط خون‌ریزی حاصل از جنگ می‌تواند ایتالیا را مجدداً متحد کند. به‌زعم او، جنگ هم‌چون شیوه‌ای برای استحکام ملت، خلق اندیشه‌ای برای همه شهروندان، امیدی مشترک، و ایجاد حیات مشترک جمعی بود که منافع اختصاصی فرد را تعالی می‌داد (جنتیله ۱۳۹۲ ج: ۱۴).

این دوگانگی به‌زعم جنتیله باعث دوپارگی در «روح ایتالیا» شد؛ در یک سو عده‌ای غالباً از طریق پارلمان خواهان بی‌طرفی بودند و علیه جنگ موضع می‌گرفتند و در سوی دیگر قوه مجریه که به ضرورت ورود به جنگ پی‌برده بود. این تنش که چیزی نمانده بود به جنگ داخلی و برادرکشی منتهی شود تنها با مداخله شاه فروکش کرد، اقدامی سرنوشت‌ساز که طی آن قدرت اعلام جنگ به دولت تفویض شد (همان: ۱۶).

جنتیله این اقدام را اقدامی مثبت می‌داند که از پس آن یکی از ادوار مهم تاریخ ایتالیا با ظهور ریزورجیمنتو^۱ (Risorgimento) آغاز شد.

در ریزورجیمنتو سخن از ایتالیایی جوان، قدرت‌مند، واحد، و فناپذیر بود، ایتالیایی که قدرت و شکوه را مجدداً به این کشور بازخواهد گرداند. باز هم شخصیتی که جنتیله او را نماینده اصلی تفکر ریزورجیمنتو می‌داند کسی نیست جز جوزپه ماتسینی که اندیشه را تنها در کنار کش می‌خواست. به‌زعم ماتسینی اندیشه‌ای که در عمل نباید تفکر واقعی نیست و حاصلی ندارد. ریزورجیمنتو به‌زعم جنتیله نمونه واقعی انقلابی ایدئالیستی است که تحقق اندیشه را به‌نمایش گذاشته است. ایدئالیسم جنتیله که آن را ایدئالیسم واقع‌گرا می‌داند اندیشه‌ای مقدم بر عمل است؛ ایدئالیسم در نظر او باور به واقعیتی ایدئال است که باید جست‌وجو شود. نباید خود را به حقیقت کنونی محدود کند، بلکه پیوسته باید خود را توسعه و تحول بخشد. این سنخ از ایدئالیسم همان چیزی بود که ماتسینی بدان باور داشت و در ریزورجیمنتو ظهور کرد (همان: ۱۸۸).

از همین‌جا جنتیله تفکر ماتسینی را از تفکر غیرماتسینی تفکیک می‌کند. تفکر ماتسینی سنخی از تفکر است که در ماتسینی و ریزورجیمنتو تبلور یافته و روش و طرز فکری مخصوص به خود است. از این جهت، باوجود این‌که فلاسفه دیگری نظیر ماتسونی و روزمینی هیچ ارتباط تاریخی با ماتسینی نداشتند، به‌دلیل برخورداری از خصوصیات مشترک، ماتسینی هستند (همان: ۱۹)، کسانی که تهور و شجاعت آنان فراتر از محاسبات مادی است و به ایتالیای باشکوه می‌اندیشند.

درمقابل این طرز فکر، اسلوب فکری دیگری قرار داشت که با فروکش کردن ریزورجیمنتو و سلطنت اُمرتوی اول قدرت یافت. تغییرات پارلمان در ۱۸۷۶ که باعث تفوق پارلمان شد، به‌زعم جنتیله، باعث توقف روندی شد که قدرت ایتالیا را به‌هم‌راه داشت. در این دوره،

کسی از جنگ سخن نمی‌گفت و از هرچیزی که بر غرور ملی دلالت داشت و ملت را از لزوم برعهده‌گرفتن برنامه‌ای برای رقابت با قدرت‌های بزرگ آگاه می‌ساخت اجتناب می‌کرد. هیچ‌کس حتی در خیال هم به دعوی برابری و هم‌سطحی با قدرت‌های بزرگ فکر نمی‌کرد (همان: ۲۲).

جنتیله چنین وضعیتی را باعث زبونی و خواری ایتالیا می‌دانست که توسط عده‌ای ماتریالیست پشتیبانی می‌شد که رفاه مادی فرد را بر هرچیز ترجیح می‌دهند. جنتیله فردگرایی این دوره را فقط مختص لیبرال‌ها نمی‌داند، بلکه معتقد است منطق درونی تفکرات چپ نیز فردگرا است. او معتقد است از آن‌جاکه لیبرالیسم و سوسیالیسم هر دو واقعیتی را والاتر از حیات مادی (که سنجه‌هایش در زندگی فردی نمود می‌یابد) انکار می‌کنند، هر دو فردگرا هستند؛ به همین دلیل، ماتریالیست‌ها همواره فردگرا هستند (همان: ۲۴).

بدیهی است که جنتیله این برداشت فردگرایانه را درمقابل گرایش‌های فاشیستی قرار می‌دهد که در آن‌ها روح جمعی، ملت، و دولت بر منافع فردی ارجحیت دارند. در نظر او، همین منفعت‌طلبی فردی نیز از عواملی بود که مخالفت آنان با جنگ و سخن از منافع ملموس، عینی، و مادی را باعث می‌شد. عنوان کلی‌ای که جنتیله برای این طرز فکر برگزیده است ضد‌ماتسینین است و شامل ایتالیای ۱۸۷۶ تا جنگ ۱۹۱۵-۱۹۱۸ می‌شود. ویژگی‌های کلی تفکر ضد‌ماتسینین لادری‌گری، ماتریالیسم دگم‌اندیشانه، اخلاق خودخواهانه و فریب‌کارانه، و بزدلی سیاسی بود. این دو طرز فکر به‌طور کلی دو روح کلی را بر ایتالیا حاکم کرده بود و به‌وحدت‌رسیدن ایتالیا فقط از طریق جنگی خونین ممکن بود.

جنتیله معتقد است که با سرخوردگی و خستگی از ماتریالیسم، ایتالیا به سرچشمه‌های خود بازگشت؛ شوق دوباره به بازخوانی اندیشمندان ملی شکوفا شد؛ و پوزیتیویسم به‌سخره گرفته شد. درمقابل، پی‌آمد جدید جریان نوپدید ناسیونالیسم و اعتقاد به سرزمین‌پدیری به‌منزله ایمانی جدید در ایتالیا بود.

در چنین شرایطی، بنیتو موسولینی به منزله ناجی ظهور کرد. ایتالیایی‌ها «مردی را یافتند که ورای همه غوغاها و برای همگان سخن می‌گفت و مخاطبانش را وامی‌داشت که نگذارند میراث گران‌بهای جنگ از دست برود» (همان: ۳۱). او ضدپوزیتیویسم و ضدماتریالیسم بود و از قداست سرزمین پدری سخن می‌گفت. او خواهان ایتالیای بزرگ بود و بر ساختن دولتی نوین را وعده می‌داد. هرچند موسولینی در اواخر جنگ با خشم می‌گفت «ایتالیایی‌جماعت ملت گوسفندی است» (کسلز ۱۳۶۹: ۱۶۰)، اما پیش‌از آن اعتقادی راسخ به ایتالیا داشت. فاشیسم رفته‌رفته در ایتالیا شکل گرفت و به دولتی انقلابی بدل شد. جوخه‌های عملیات غیرقانونی فاشیسم به میلشیاوی داوطلب قانونی بدل شد، زیرا در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۲ فاشیسم دیگر با دولتی که باید نابود کند روبه‌رو نبود، بلکه خود دولت شده بود (همان: ۳۵). در این مرحله است که جتتيله اعلام می‌کند «خود دولت یک آیین است» (همان: ۴۹).

۶. نقد کتاب

۱.۶ سیاست ایدئولوژیک

در مقدمه شرح دادیم که تفکر ایدئولوژیک حاوی چه مختصاتی است؛ حال باید تأکید کنیم که اساسی‌ترین انتقاد به کتاب همان رویکرد ایدئولوژیک است که نهایتاً به مصادره‌به‌مطلوب‌کردن مشاهدات و تحلیل‌های سیاسی آن منتج می‌شود. بر همین اساس، می‌توان به استفاده دل‌خواهانه از مفاهیم سیاسی و فلسفی از سوی جتتيله خرده گرفت؛ برای مثال، جتتيله هرگونه احساس ضدجنگ را ماتریالیستی می‌داند (همان: ۳۰)؛ گویی ایدئالیسم موردنظر جتتيله تنها هنگامی معنادار است که به اهداف سیاسی فاشیسم منتهی شود.

در بسیاری از موارد ادعاهای جتتيله به شعارهای سیاسی افراطی بدل می‌شود. چنین رویکردی خاصه جایی عیان می‌شود که او سعی دارد فاشیسم را برتر از مکاتب فلسفی نشان دهد. او در فلسفه و فاشیسم که به‌ضمیمه سرچشمه‌ها منتشر شده است ادعا می‌کند:

فاشیسم از چنان اعتبار فلسفی و کاریست جهانی در اثبات اصول خویش برخوردار است که پی‌آمدهای آن نه‌فقط بر سیاست که بر اقتصاد، حقوق، علم، هنر، و خود مذهب در حقیقت بر هر کنش انسانی، نظری، و عملی اثرگذار است (جتتيله ۱۳۹۲ الف: ۵۱).

این جزمیت نهفته در عبارات جتتيله گاهی به‌هیئت ایمانی نمودار می‌شود و او عقاید فاشیستی را ایمان و ایدئالی والاتر از هر ارزش مشروط دیگر می‌داند (همان: ۵۴). راز فهم

چنین مدعایی از سوی جنتیله را باید در نگرش زیبایی‌شناختی وی به سیاست جست. جنتیله گاهی در توجیه خشونت و گذر از عقلانیت به اتهام انتزاعی بودن به توجیحات زیبایی‌شناسانه پناه می‌برد و شکوه و عظمت ایتالیا را دلیل بر اقدامات فاشیستی می‌داند. در جایی از کتاب او به ستایش نیم میلیون قربانی‌ای می‌پردازد که جان خود را فدای یک ایده کردند (همان: ۳۱).

۲.۶ خشونت و عقلانیت

در عین حال، جنتیله در موارد متعدد دیگری اقدامات فاشیستی و حتی خشونت فاشیستی را عین عقلانیت می‌داند و آن را از «دروغ‌ها» و «اسطوره‌ها»، نظیر آنچه سوسیالیسم بین‌المللی تأکید داشت، تفکیک می‌کند (جنتیله ۱۳۹۲ ب: ۸۰). سویه دیگر این دوگانه متناقض نقد وی به ناتورالیسم است؛ نگره ضدعینی جنتیله که گاهی از آن با عنوان ضدناتورالیسم یاد می‌کند در بسیاری از موارد بدل به انتزاع‌گرایی‌ای می‌شود که خود به نقد آن نشسته است و در همین مورد است که سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم انسجام منطقی خود را از دست می‌دهد. او با وجود تأکید فراوان بر ملت به جای فرد (جایی که با ملت به مثابه مجموعه‌ای از افراد مواجه می‌شود)، با ارجاع به ماتسینی، ملت را نه موجودی طبیعی، بلکه واقعیتی معنوی می‌داند. از همین رو، تأکید می‌کند که فرد هرگز نمی‌تواند مدعی مالکیت ملت شود، زیرا ملت چیزی نیست که در طبیعت وجود داشته باشد، چنان‌که کوه، تپه، و دریا وجود دارند، بلکه محصول اراده‌ای فعال است که پیوسته خود را به سوی ایدئال خویش هدایت می‌کند (همان: ۷۰). این همان «مفهوم والای ملت» است که جنتیله آن را به ماتسینی نسبت می‌دهد.

اما چرا جنتیله با برداشت عینی از شعارهای فاشیسم مخالفت داشت و در پی طرحی ایدئالیستی بود؟ دلیل بخشی از این رویکرد را می‌توان در آن‌جا یافت که جنتیله به تقدیس پیشوا می‌پردازد. جنتیله اصول تفکر ایدئولوژیک خود را به گونه‌ای طراحی می‌کند که دست پیشوا برای هر اقدام غیرقانونی‌ای باز باشد. ایده ابن‌الوقت یا زمان‌سنجی دوجه در تفکر جنتیله، که شرح آن رفت، در نهایت به مبنای اصلی توجیه دیکتاتوری فاشیسم در تفکر جنتیله بدل شده است. موسولینی دقیقاً به همین راه رفت و در ۱۹۱۹ اعلام کرد: «ایتالیا به یک دیکتاتوری نیاز دارد؛ یک دیکتاتوری برای ... ملت. یا به عبارت دیگر برای آن بخش شریف‌تر از ملت که به سوی چپ‌گرایی و عوام‌فریبی توخالی نمی‌رود» (وایس ۱۳۸۰: ۷۸).

۳.۶ معضل روش و فقدان وجوه آکادمیک

نمی‌توان کتاب سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم را دارای روش‌شناسی و هم‌چنین چهارچوب نظری با معیارهای آکادمیک دانست؛ همان‌طور که جنتیله اشاره کرده است او در پی فلسفه‌ورزی نیست و این کتاب را نوعی راه‌کار عملی برای فاشیسم می‌داند. با وجود این، می‌توان مهم‌ترین عناصر سامانه نظری جنتیله در این کتاب را این موارد دانست: الف) نخبه‌گرایی، ب) ملی‌گرایی، ج) رمانیسیسم، د) نقد ماتریالیسم و پوزیتیویسم، ه) دولت‌محوری، و) عمل‌گرایی.

جنتیله در مقابل نگرش‌های عمومی‌ای که فاشیسم را حاصل نوعی بی‌منطقی و فقدان عقلانیت می‌دانستند مدعی بود که فاشیسم حرکتی عقلانی، آزادی‌خواهانه، رهایی‌بخش، و دارای استدلال منطقی است. اگر بخواهیم منطقی درونی را به‌مثابه عنصر اصلی روش‌شناسی این کتاب شناسایی کنیم، بی‌شک باید بر روی ایدئالیسم واقعی جنتیله انگشت بگذاریم. پیش‌تر گفتیم که جنتیله این سنخ از ایدئالیسم را در مقابل ایدئالیسم استعلایی کانت و ایدئالیسم مطلق هگل قرار داده است و شخصیت اصلی آن را جوزپه ماتسینی (Giuseppe Mazzini) می‌داند. به‌زعم جنتیله، ایدئالیسم ماتسینی در پی به‌فعلیت‌رساندن ایده‌هاست و از تفکر انتزاعی گذر می‌کند. برای ماتسینی انسان سیاسی کسی است که دکترین اخلاقی، مذهبی، و فلسفی دارد و در پی تحقق آن‌هاست. از نظر جنتیله، شناخت ماتسینی در گرو تحلیل یک‌پارچه آرای اوست؛ در صورتی که کل سامانه فکری او را در نظر نگیریم، نمی‌توانیم او را بفهمیم. بنابراین، ویژگی اصلی دکترین فاشیسم مطلق‌گرایی آن است (همان: ۳۶).

ویژگی اصلی ایدئالیسم واقع‌گرایانه هم‌زمانی نظر و عمل است؛ فاشیسم نوعی فلسفه نیست که در پی حقیقتی استعلایی باشد؛ هم‌چنین نوعی عمل‌گرایی صرف نیز نیست. فاشیسم داعیه‌دار عمل و اندیشه به‌موقع و به‌جاست. تعهدات واقعی دوچه همواره آن‌هایی است که مربوط به همان زمان شکل‌گیری و اتخاذ آن‌هاست، نه آینده‌ای دیر و دور. به همین دلیل، موسولینی همیشه خود را ابن‌الوقت و موقعیت‌سنج (tempist) می‌خواند که به فردی اشاره دارد که راه‌حلی را در لحظه‌ای به‌کار می‌گیرد که در آن همه شرایط و دلایل به آن پختگی رسیده است که کُنش را ممکن و متناسب گرداند. این همان نگره‌ای است که ماتسینی بدان پای‌بند بود؛ از همین رو، فاشیسم از حقیقت ماتسینی «اندیشه و کنش» منبعث است (همان: ۳۷).

واضح است که از دل چنین ایدئالیسمی نمی‌توان نوعی روش به اسلوب روش‌های فلسفی یافت؛ باین‌همه، جتتیه معتقد بود فاشیسم خود روش است، روشی برای کنش و نظر توأمان و در لحظه؛ فراتر از این، فاشیسم خود نوعی فلسفه است، هم‌چنان‌که اندیشه ماتسونی، پاسکال، گوته، لئوپاردی، لرد بایرون، یا شلبی فلسفه است. اما فاشیسم برخلاف فلسفه‌های انتزاعی درگیر رواج فرقه‌های جورواجور و بدعت‌گذار نیست (همان: ۴۰).

۷. نتیجه‌گیری

تجربه عینی فاشیسم و جنایت‌هایی که طی ظهور فاشیسم در ایتالیا، آلمان، و اسپانیا رخ داد آن‌قدر بدیهی، ملموس، و عینی بوده‌اند که به دوباره‌گویی آن‌ها نیازی نیست. باین‌همه، هنگامی که فاشیسم را نه به‌مثابه پدیده‌ای تاریخی، بلکه به‌مثابه «ایدئولوژی» در نظر می‌آوریم، اهمیت واکاوی نظری آثاری نظیر سرچشمه‌ها عیان می‌شود. آن‌چه مشخص است این است که ایدئولوژی‌هایی چون فاشیسم در مرحله عمل حاصلی جز خشونت ندارند و نمی‌توانند از آن گریزی داشته باشند. جتتیه بر همین اساس در «فاشیسم چیست» تأکید می‌کند که «فاشیسم خشونت را به‌کار می‌گیرد، هنگامی که معتقد باشد که خشونت ضروری است».

فاشیسم جتتیه چنان رنگی از قداست می‌یابد که او باتوم‌های جوخه‌های فاشیستی را نوعی مداخله الهی می‌انگارد. در شاخه‌های مختلف تفکر فاشیستی در کشورهای اروپایی نظیر ایتالیا، آلمان، اسپانیا، و مجارستان نیز فاشیسم به چیزی جز نظام سیاسی‌ای سرکوب‌گر، توتالیتر، و خشن منتج نشد. گسترش این برداشت از سیاست در اندیشه غربی تسری خشونت به کشورهای دیگر و امپریالیسم را به‌همراه داشت. روسو زمانی گفته بود دولت‌هایی وجود داشته و دارند که ساختارشان به‌گونه‌ای است که کشورگشایی لازمه وجود آن‌هاست و در صورتی دوام می‌یابند که قدرتشان همواره در حال افزایش باشد. به‌نظر می‌رسد فاشیسم چنین بود و گسترش قلمرو ارضی، جنگ، و خشونت ذاتی آن بود. فاشیسم اساساً نمی‌توانست به حکومتی باثبات و کشوری دارای آرام‌و‌قرار ختم شود. ایتالیای موسولینی بر همین اساس به استعمار کشورهای جنوبی خود در آفریقا یعنی لیبی و اتیوپی دست زد که به قیام عمر مختار منجر شد.

باین‌همه، نکته ظریفی در سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم وجود دارد که نشان می‌دهد چرا ایتالیا در جنگ شکست خورد. فراتر از علل مختلفی نظیر ضعف نیروی زرهی، نیروی هوایی کوچک، و تغییر چندباره اسلحه سربازان و سردرگمی آن‌ها، عامل مهم‌تری وجود

دارد که جنتیله از ابتدای کتاب دغدغه خود را به آن نشان داده است: وجود دویارگی و دودستگی میان مردم ایتالیا در حمایت از جنگ. در واقع بسیاری معتقدند موسولینی نتوانست مانند هیتلر، که از جوانان چهارده‌ساله تا پیرمردهای شصت‌ساله را داوطلبانه به میدان جنگ کشاند، احساسات میهن‌پرستانه را میان ایتالیایی‌ها زنده کند. ایتالیا چند بار بین دو جناح موافق و مخالف دست‌به‌دست شد و نهایتاً شکست خورد. گویا تلاش‌های جنتیله برای ایجاد شور ملی به شکست گراییده بود. فاشیست‌ها دیگر آن‌قدر شکوه‌مندانه از ملت سخن نمی‌گفتند و برای همه عیان شده بود که ملت تنها بهانه‌ای بیش نبوده است.

با شکست ایتالیا در ۱۹۴۳ و آلمان در ۱۹۴۵، نظام حکومتی فاشیستی به‌معنای دقیق کلمه از صحنه سیاست محو شد. تنها حاصلی که از تجربه فاشیسم برای بشریت باقی ماند فهم این نکته بود که افراط‌گرایی و خشونت هرگز نمی‌تواند به سیاستی بادوام بدل شود. این نکته هم شامل سیاست عملی و هم شامل سیاست نظری است. اکنون با آغاز دنیای جدیدی از تفکر، متفکرانی نظیر جنتیله هیچ شانس ندارند تا ملت یا مردم هر کشوری را با خود هم‌راه کنند. در دنیای امروز اندیشه‌های افراط‌گرایانه تنها به‌مدد خشونت می‌توانند برای مدتی کوتاه به‌قدرت برسند و خیلی زود قدرت خود را از دست خواهند داد.

پی‌نوشت

۱. جنبش ملی اتحاد سیاسی ایتالیا در قرن نوزدهم که به ایتالیایی معنی «ظهور مجدد» (rising again) می‌دهد.

کتاب‌نامه

- اپتر، دیوید. ای و همکاران (۱۳۸۰)، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- البوت، گریگوری (۱۳۸۳)، *ایدئولوژی، از فرهنگ اندیشه انتقادی: از روشن‌گری تا پسامدرنیته*، ویراسته مایکل پین، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- بودن، ریمون (۱۳۸۸)، *ایدئولوژی*، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: شیرازه.
- جنتیله، جیوانی (۱۳۹۲ الف)، «فلسفه فاشیسم»، *ضمیمه سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- جنتیله، جیوانی (۱۳۹۲ ب)، «گزیده‌هایی از فاشیسم چیست»، *ضمیمه سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.

نگرشی انتقادی بر سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم (مهدی فدایی مهربانی و زانبار ابراهیمی) ۲۰۵

- جتبله، جیوانی (۱۳۹۲ ج)، سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- کسلز، آلن (۱۳۶۹)، *ایتالیای فاشیست*، ترجمه محمد ابراهیم اقلیدی، تهران: معین.
- کونل، راین هارد (۱۳۵۸)، *فاشیسم مفرّ جامعه سرمایه‌داری از بحران*، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، تهران: توس.
- لارین، خورخه (۱۳۸۰)، *مفهوم ایدئولوژی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: وزارت امور خارجه.
- مندل، ارنست (۱۳۵۹)، *تقد و بررسی تئوری‌های فاشیسم*، ترجمه ب. صادق، تهران: تندر.
- وایس، جان (۱۳۸۰)، *سنت فاشیسم*، ترجمه عبدالمحمد طباطبایی یزدی، تهران: هرمس.
- وینست، اندرو (۱۳۷۸)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر مرکز.
- وینست، اندرو (۱۳۸۶)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

- Bastow, S. (1995), *Neo-Socialism and Inter-War Fascism: A Critique of the Approaches*, Kingston: Kingston University Press
- Borkenau, F. (1939), *The Totalitarian Enemy*, London: Faber and Faber
- Collingwood, R. G. (1940), "Fascism and Nazism", *Philosophy*, vol. 15, no 58.
- Eagleton, T. (1976), "What is Fascism?", *New Blackfriars*, vol. 57, issue 670.
- Gentile, G. (1928), "The Philosophic Basis of Fascism", *Foreign Affairs*, vol. 6, no. 2.
- Grcic, J. (2000), *Ethics and Political Theory*, Lanham, Maryland: University of America.
- Kennedy, E. (1979), "Ideology from Destutt De Tracy to Marx", *Journal of The History of Ideas*, vol. 40, no. 3.
- Kerlinger, F. N. (1984), *Liberalism and Conservatism: The Nature and Structure of Social Attitudes*, Hillsdale, NJ: Erlbaum
- Larsen, S. U., H. Bernt and J. Petter Myklebust (1985), *Who Were the Fascists, Social Roots of European Fascism*, Oxford: Oxford University Press
- Musca, G. (2015), *The Rulling Class*, Pmpheet
- Neumann, F. (1963), *Behemoth: The Structure and Practice of National Socialism*, New York: Octagon Books.
- Paxton, R. (1998), "The Five Stages of Fascism", *The Journal of Modern History*, vol. 70, no. 1.
- Pennick, N. (1981), *Hitler's Secret Sciences: His Quest for the Hidden Knowledge of the Ancients*, Sudbury: Neville Spearman.
- Renton, D. (1999), *Fascism: Theory and Practice*, London: Pluto Press
- Taha, A. (2005), *Nietzsche, Prophet of Nazism: The Cult of the Superman*, Unveiling the Nazi Secret Doctrine, AuthorHouse
- Whyte, M. (2008), "The Uses and Abuses of Nietzsche in the Third Reich: Alfred Baeumler's Heroic Realism", *Journal of Contemporary History*, vol. 43, no. 2.